

حافظ، قصه زندگی



مایکل هیلمن

ترجمه محمد مهدی رستمی شاهرودی

آنچه در پی می‌آید، فشرده و یا درهم فشرده‌ای است از موخره مایکل هیلمن، فارسی‌پژوه فاضل که سالیانی چند در ایران اقامت داشت و اینک استاد زبان فارسی در دانشگاه تگزاس است. او این موخره را در انتهای کتاب "حافظ رقص زندگی" HAFEZ Dance of life آورده که محتوی دوازده غزل است همراه با دو ترجمه انگلیسی یکی ترجمه قدیمی ویلیام فورس کلارک و دیگر ترجمه‌ای جدید به شعر آزاد امریکائی، سروده مایکل بوی‌لن. کتاب با تصاویر زیبایی از نقاشی خط‌کار حسین زنده‌رودی تزئین شده است.

مترجم تذکر چند مطلب را ضروری می‌داند:

اول اینکه ترجمه این موخره به هیچ عنوان دلیل بر موافقت مترجم با مطالب مطروحه در آن نیست بلکه بیشتر از این لحاظ است که دانسته شود دیگران در این باب چه می‌گویند و در نهایت لکم دینکم ولی‌دین، صفاتی هم که برای نام اشخاص ذکر شده است در واقع نظر مولف است. دوم اینکه مولف واژه ایهام را در معنایی وسیع به‌کار برده که شامل مجاز و استعاره و کنایه هم می‌شود. محمد مهدی رستمی شاهرودی

وردت ورت و الیوت عشق می‌ورزد و در عین حال در بیست سال گذشته به‌عنوان یک پژوهشگر زبان و ادب فارسی خواننده غزلیات حافظ بوده است، نمی‌توانم بگویم که با نظر شاملو یا اخوان ثالث مخالفم.

به‌هر تقدیر، حسن قبول و تحسین و تصویب غزل حافظ در زمان حیات خود او در شش قرن پیش عالمگیر شد و امروزه، نویسندگان، خوانندگان و نقادان ایرانی بر این عقیده پابرجا مانده‌اند که حافظ شاعر شاعران در زبان فارسی و هنرمندی است که به بهترین وجهی آرمان و ایده‌آل بشر را در ساحت فرهنگ و زیبایی‌شناسی، چه در زمان گذشته و چه در روزگار ما متجلی می‌سازد. به‌نظر آنان حافظ پدیده‌ایست در فراز سنت شعر درخشان تغزلی که پنج قرن پیش از او در خراسان بزرگ با رودکی و دیگران آغاز شد. اشعار حافظ محل تجلی و تظاهر رشته‌های مختلفی از بیان توصیفی، عاشقانه، تربیتی و تعلیمی، پند و موعظه، عرفان و حتی مدیحه است که هر کدام در زمانی توسعه و

که مدعیانه‌ابراز می‌دارد شاید حافظ تنها شاعر به‌هنای واقعی کلمه در تاریخ ادب فارسی تا قبل از آغاز دوران شعر نو باشد. در حالی که بسیاری از دیگر کسان که به اصطلاح شاعر خوانده می‌شوند اساساً ناظم‌اند نه شاعر. این نظریه در واقع تکرار کلام نیمایوشیخ (۱۳۳۸-۱۲۷۳) پدر شعر نو فارسی است. نیما به شان خاص و امتیاز ویژه حافظ معترف بود و اظهار تأسف می‌کرد که در ادب ایران آن همه ناظم وجود دارد در حالی که تعداد شاعران اندک است.

احمد شاملو (متولد ۱۳۰۳) در یک مصاحبه، با لحنی حق‌بجانب و متهورانه اعلام داشت که او پس از چند دهه مطالعه در اشعار شاعران جهان از فرهنگ‌های گونه‌گون و مختلف به این نتیجه رسیده است که بهترین شاعر غزلسرا در سرتاسر جهان شعر و ادب، شاعر خود ایرانیان یعنی حافظ است. مهدی اخوان ثالث (متولد ۱۳۰۶) دیگر شاعر برجسته معاصر نیز همین مطلب را به‌کلامی دیگر ابراز کرده است. و من به‌عنوان یک امریکائی که به شعر شکسپیر،

جای ویژه‌ای که حافظ در کاخ رفیع ادب پارسی و نیز در قلب فارسی‌زبانان دارد ناشی از حقیقت وجدآوری است که شاید بتوان گفت در سطح ادبیات جهان تنها در مورد حافظ صادق است و آن حقیقت این است که حتی برای شاعران امروز ایران که ششصد سال بعد از وفات حافظ زندگی می‌کنند حدود پانصد غزلی که حافظ سروده است چه به‌لحاظ زیبایی‌شناسی و چه از نظر مفاهیم فرهنگی یا سیاسی الگوی کامل و سرمشق نهایی شعر است.

حافظ برای فروغ فرخزاد (۱۳۴۵-۱۳۱۲) مشهورترین شاعره در تاریخ معاصر ادبی و یکی از شعرای پیشرو در شعر نو، همدی آشنا و آرمان شعری است. انعکاس صدای حافظ در شعر فروغ فرخزاد کاملاً واضح است و فروغ بیکبار آرزو کرده بود: "ای‌کاش می‌توانستم مثل حافظ شعر بگویم و مثل او حساسیتی داشته باشم که ایجادکننده رابطه با تمام لحظه‌های صمیمانه تمام زندگی‌های تمام مردم آینده باشد." ۱

درجائی دیگر فرخزاد تا آنجا پیش می‌رود

رشد یافت و با شعر فارسی در دوره‌های اولیه آن عین گردید و سپس در شعر حافظ به نهایت هماهنگی و تناسب نائل آمد.

سنت شعر مجلسی، که حافظ در مقام غزلسرا بلندترین مقام آن را در تسخیر خویش دارد دارای ویژگیهای مختلفی است. مهمترین آن ویژگیها این است که شعر مجلسی برای آن سروده می‌شود که با صدای بلند و طرزی خاص قرائت گردد. این نکته در واقع بطور تلویحی نشان می‌دهد که خصیصه فرهنگی‌ای که در طبیعت غزل حافظ نهفته است اجرائی و نمایشی بودن آن است. سنت قراردادی در درج تخلص که معمولاً در بیت مقطع صورت می‌پذیرد نیز موید همین خصیصه است. بنابراین برای درک بهتر هریک از غزلیات حافظ باید این نکته را در خاطر داشت و غزلیها را با صدای بلند خواند.

توانمندی‌هایی متنوع زبان فارسی، منجمله انعطاف‌پذیری کلمات، این امکان را در شعر فراهم می‌سازد تا علی‌رغم استفاده از صنایع شعری که به نظر خواننده محدودکننده و تصنعی می‌رسد شعر روانی خود را حفظ و بسیار طبیعی جلوه کند. در واقع فنون بدیعی در غزل فارسی میانه، از جمله عوامل حادیه آن در هنگام اجرا و قرائت به‌شمار می‌رود. بنابراین وقتی حافظ در پایان غزل به ستایش از خود می‌پردازد در واقع می‌خواهد توجه‌ها را به شعر آنگونه که به اجرا درمی‌آید جلب سازد. اجرائی که در آن هیچ کوششی برای پنهان کردن هنر و صنعت اجراکننده صورت نمی‌گیرد و اغلب تشخیص فردیت اجراکننده یا گوینده انسجام و یکدستی اجرا را تضمین می‌کند.

کسانی که با ترجمه بالنسبه دقیق فیتز جرالد از رباعیات خیام آشنا باشند بدون شک به تاثیر فراوان تفکر و آهنگ کلام خیامی بر غزلیهای حافظ توجه نموده‌اند. حافظ از خیام شجاعتی شاعرانه کسب کرد تا قدر فرصت را بشناسد و به دیگران بگوید دم را غنیمت شمارند و شهادت انتقاد از ارزشهای میراثی را داشته باشند.

محبوبیت همواره حافظ، خصوصاً در میان روشنفکران، تا حد زیادی مدیون خصلت رندی اوست. این متفرد پرحرارت، عاشق زندگی و عشق است و خود را الزاماً محبوس در ملاکها و معیارهای جاری نمی‌داند و به خاطر داشتن این خصلت سینه خود را با تمام قلبی که در آن می‌تپد آماج تیرهای ملامت می‌سازد. (خواه بواسطه آنکه برای عقاید عامه ارجحی قائل نیست و خواه به خاطر اینکه نفس ملامت شدن را دوست می‌دارد.)

و این همه درحالی است که او در زندگی خصوصی خود مبادی به آداب اخلاقی بوده است. جادیه خاص شخصیت رندانه حافظ. با عنایت به اینکه واژه رند بارها در شعر او تکرار شده است، دارای دلایل مختلفی است. دلیل اول، اینکه نفس رفتار بی‌پروا از نام و تنگ اجتماعی اهمیتی ویژه دارد، آنهم در فرهنگی که رعایت آداب و رسوم و تشریفات، و پذیرفتن معیارهای تصویری جامعه الزامی است. به عبارت دیگر کسانی که خود شخصاً طاقت بی‌پروائی در رفتار را ندارند این خصلت را در وجود شخصیهایی اساطیری یا تاریخی فرهنگ خود جستجو کرده و یا غیبطهای حس حالی بدان ارجح می‌گذارند. دلیل دوم، ناشی از ملاحظات سیاسی و ترس و وحشتی بوده است که تسلط حکومت‌های مطلقه شاهنشاهی مانند یک بیماری بومی همواره در ایران اسباب احتیاط و مصلحت‌اندیشی می‌گردیده است و لذا رفتار و کردار کسی که عاری از این ترس و برخلاف مسیر توده عوام بوده نظر محبت‌آمیز بسیاری از افرادی که در نهان با جابران حاکم دشمنی می‌ورزیده‌اند به خود جلب و از صاحب آن رفتار قهرمانی مبارز می‌ساخته است. وجهه شعری حافظ بسیاری از ایرانیان را متقاعد ساخته است که او با شهادت و شجاعت در مقابل نصیبات خشک ناشی از اوضاع سیاسی آن دوران ایستادگی و مقاومت می‌کرده است و این درحالی است که با توجه به وابستگی یا دربار حاکمان زمان به نظر می‌رسد حافظ نباید استطاعت چنین مخالفت‌هایی را داشته بوده باشد. سومین دلیل نفس جادیه و مانع‌تیک‌گونه است که رفتار فردگرایانه، برای کسانی که نمی‌توانند به تفرد یا تشخیص اجتماعی زیادی در یک جامعه شاهسالاری نائل آیند دارد. زیرا در اینگونه جوامع معمولاً تنها افراد مشخص و مطرح شاهان و اعوان و انصار آنها می‌باشند. علاوه بر افکار رواقی و فردگرایانه، خیام فیلسوف، و صنعت استادانه و کلام زیرکانه سعدی، خوانندگان شعر حافظ از دیرباز به ویژگی‌های دیگری چون، قدرت احساس، صمیمیت، ژرفی بینش و عمق تجربه در شعر او پی برده‌اند که این خصوصیات بلافاصله شعر جلال‌الدین رومی بزرگترین شاعر صوفی در تاریخ و یکی دیگر از تاثیرگذاران عمده و مهم بر شعر حافظ را به خاطر خواننده می‌آورد.

تجلی تصوف در ادبیات فارسی با همان ایمان مذهبی‌ای آغاز می‌شود که سرتاسر شاهنامه فردوسی را فرا گرفته و به نفی ارزش ذاتی این دنیا که با زتاب کم‌بهای از عالم

آخرت است منجر شده است.

در نظر جلال آل احمد (۱۳۴۷-۱۳۵۱) منتقد اجتماعی برتر در سالهای دهه ۱۹۶۰ حافظ ارزش خاصی دارد زیرا که نتیجه جهان‌بینی ایرانی را به نمایش می‌گذارد. این نظر می‌تواند دلیل مهمی برای محبوبیت انحصاری و مداوم حافظ باشد.

بقول آل احمد: "بیخود که این همه از حافظ فال نمی‌گیریم." ۳
آل احمد حافظ را به جهت استفاده از مفاهیم دوگانه متقابل، مانند: اعتراض و تسلیم، سادگی و رندی ایمان و زندغه، تلاش و اهمال، جبر و اختیار مظهر کامل فکر ایرانی می‌داند. او اشاره به این معنی دارد که در فرهنگ ایرانی تفکر ثنوی و دو قطبی در واقع جز "لایتنک زندگی روشنفکران است و حتی مهمتر اینکه تضادها و تناقضات معماران فرهنگی اصولاً برای حل و فصل نیست بلکه برای آن است که یا به‌ها و هماهنگ با همدیگر به مثابه یک نیروی پیشبرنده فرهنگ عمل کنند." ۳

در چنین تگرشی، خیام با شکاکیت خود و معدی با بدگمانی و تردیدی که نسبت به نیک‌سرشتی انسان دارد و یا ملای رومی با تلاشی که برای ساختن عالمی واحد از "دو عالم" کرده است هیچ‌یک ظاهراً نتوانسته‌اند آن عده از ایرانیان معاصر که فطرت و طبیعت خاص فرهنگ خود را می‌شناسند یعنی کسانی چون نیما یوشیج، جلال آل احمد یا احمد شاملو را از جوانب مختلف هنری، فرهنگی یا فکری قانع و راضی سازند. درحالی که حافظ توانسته و چنین کرده است. همانگونه که اصلاح‌طلب و اندیشمند سیاسی معاصر دکتر علی شریعتی بیان کرده است حافظ تنها شاعر ادب فارسی است که با او می‌توان طرح دوستی و رفاقت ریخت. ۴

بیشترین بحثی که در زمینه پدیده ثنوی در شعر حافظ صورت گرفته است مربوط به صنعت شعری "ایهام" است. در نظر پاره‌ای از محققین "ایهام" مهمترین و بارزترین خصیصه شعر حافظ شناخته شده است. دو غزل معروف "زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست" و "سالها دل طلب جام‌جم از ما می‌کرد" مثالهای بارزی هستند که می‌توانند ابعاد مختلف صنعت ایهام را تصویر نمایند.

در مطلع غزل اول تصویر کامل و ملموسی از معشوق آرمانی به خواننده ارائه می‌شود. در بیت پنجم (برو ای زاهد و بر دردکشان خرده بگیر) کلمات "زاهد"، "تحفه" و "روزالست" با واژه "کافر" در مصرع دوم از بیت ماقبل آن (کافر عشق بود گر نشود

باده‌پرست) و صحنه بیخوابی و شب‌زنده‌داری در بیت سوم همراه شده است تا این معنا را خلق نماید که "احساس عشق" یک احساس مذهبی است و با اینکه اصولاً "عشق" یک مذهب است. در بیت ششم مرجع ضمیر او، خدا، یا خالق است و شراب، که خود مخلوقی است از جمله مخلوقات، می‌تواند هر چیزی باشد که اراده شود. البته در بیت مقطع حافظ با آوردن واژه "توبه" بیان می‌کند که چگونه شراب و ریاضی معشوق هر عهد و پیمانی را به شکستن می‌کشاند.

تأثیر دقیق، چنین ایماز مذهبی‌ای *Religious Image* آن است که خواننده غزل را به جدی بودن و تعالی مفاهیم غزل متقاعد می‌سازد. و همچنانکه لازمه یک ایمان مذهبی است، باید با ایثار و استقامت از معشوق و محبوب متملی شد تا به او رسید یا او را درک نمود. با همه این تفصیلات صورت خیال (ایماز) در این غزل خیلی بیش از این را می‌تواند به خواننده الفاء کند زیرا ترکیب شعر به گونه‌ایست که نمی‌توان آن را با کلمات رک و صریح توصیف کرد.

تصویری که از معشوقه ارائه شده است، این تصور را پیش می‌آورد که شاید مقصود تنها همین عشق معمولی باشد، و تنبه و هشدار که به زاهد داده می‌شود شاید زنده‌نهاری باشد، در مسئله قضاوت اشخاص از روی ظاهر، عشق و شراب در واقع معنای واحد پرستش و آثار مترتب بر آن را دارند. اولین تأثیر آن فاقد شدن از "نفس" است، عاشق، مجنون است، یعنی ببخود و یا فارغ از خود است. شاید لازم نباشد که در این غزل "عشق" از بقوله تمثیل تلقی شود، چرا که عشق بالطبع دارای مراحل است، اما واژه شراب قابل توسع به معنای "نفس" *self* نیست. امکان دارد در اینجا غرض از شراب، شراب بهشتی باشد چرا که این واژه جزئی از کلیت تمثیلی غزل است. به عنوان یک سمبل، اگر "ساجر" استعاره‌ای از "دل" باشد پس شراب محتوایی است که دل دربر دارد، و آن همانا آن عصاره سکرآور، گرم و جاری است که عاشق را بیخود کرده و به حقیقتی نهایی پیوند می‌زند. با این همه بر این معنا پافشاری نمی‌توان کرد. مسلماً ایهام و ابهام قضیه در جای خود محکم ایستاده است. و این حقیقت که حافظ با عرفان سنائی آغاز کرده و سپس کوشیده است تا از امکانات دانش‌هایی غیر از معرفت‌های باطنی *Gnostic* هم بهره بگیرد نشانه واضحی است بر اینکه او آگاهانه قصد خلق ایهام و ابهام داشته است. وجود این ابهام خواننده را وامی‌دارد تا

ساحت‌های مختلف مادی، معنوی و باطنی معشوق و نیز ابعاد دنیوی و اخروی مراحل عشق و تجارب و احساسات عاشقانه را بطور همزمان در نظر بگیرد. در سنت غزلسرائی، که موضوع مورد خطاب در آنها قبل از همه، معشوق (دلدار) معبود (الله) و ممدوح (حاکم عصر یا حامی شاعر) بوده است غزل حافظ در بلندای اوج قرار دارد... حافظ در تلفیق شخصیت معشوق و معبود و گاه معشوق و ممدوح و در عین حال حفظ رمز و رازهای مستتر در این مفاهیم و ایجاد دو دلی و اضطرابی که ناشی از آن رمز و راز است استادی و مهارتی انکارناپذیر دارد.

غزل بسیار معروف "سالها دل طلب جام‌جم از ما می‌کرد" مثال کاملی از این تمایل حافظ به تلفیق مفاهیم است. تمرکز این غزل خصوصاً بر روی "جام‌جم" است که ایمازی است تاریخی در شعر فارسی که سابقه آن به زمان غزنویان بازمی‌گردد. مثلاً رباعی زیر که احتمالاً سروده روزبهان بقلی شیرازی باشد متضمن معنای قراردادی و مهیود این ایماز می‌باشد.

در جستن جام‌جم جهان بی‌مومد
روزی ننشستم و دهی نغنومد
ز استاد چو وصف جام‌جم بشنومد
خود جام‌جهان نغای جم من بودم

در این غزل از شاعر یا جام‌حمشید، به عنوان مطلوبی که "دل" گوینده طالب آنست، سخن رفته است. و آن گوهری است در ورای کون و مکان که هر چند "دل" خود مالک آن است، آن را از گم شدگان لب دریا مطالبه می‌کند. (توجه شود که واژه "گوهر" در زبان فارسی به معنای جوهره و ذات و نیز مروارید هم هست). شاعر از پیر معان امید و انتظار دارد که او را از نام و نمان گشده‌اش آگاهی دهد. مشکل گوینده از ابتدا این نیست که "جام‌جم" چگونه چیزی است زیرا او با درج این نکته که جایگاه این جام "دل" است تلویحاً می‌فهماند که لااقل به صورت استعاره و مجاز آن را می‌شناسد. مطلوب گوینده بیشتر این است که چگونه می‌توان به دانستی که تسلط و بهره‌برداری از این جام منجر می‌گردد دسترسی پیدا کرد. گوینده می‌پرسد: این گیسوی زنجیرگون معشوقه از برای چیست؟ پیر معان پاسخ می‌دهد حافظ این سؤال را بدین خاطر می‌پرسد تا به اصطلاح شکوه و شکایت کرده باشد، زیرا دل او گرفتار جنون عشق است و بسته به سلسله غیرقابل مقاومت معشوقی که آنقدر زیباست که می‌توان او را پرستید و تنها چنین عاشق مجنونی می‌تواند طره یار

را به مثابه زنجیر تلقی کند. به خاطر این دل مجنون، حافظ آزادی خود را ترک‌گفته و اسیر معشوقه گشته است. حافظ از شخص خود، از منافع شخصی، از شخصیتی که جدا از شخصیت معشوقه باشد خالی و در عوض از جام‌جم لبریز شده است.

آنچه که حافظ با استادی و مهارت در غزلهائی چون غزل جام‌جم مطرح می‌سازد همواره و در هر زمان موضوعیت و تناسب دارد. زیرا حتی با تکیه‌ای که در شعر بر روی مفاهیم انتزاعی و متافیزیکی شده و ملازمه‌ای که شعر از نظر شکل با صنعت ایهام دارد با این همه او عشق را در مراحل غیردینی یا جسمانی انکار نمی‌کند.

در شعر رومی، صوری از خیال که برای تصویر معشوق به کار رفته است صرفاً وسیله‌ایست نمادین برای نشان دادن خدا. در زبان سعدی، معشوقه چیزی بیشتر از معشوقه خیالی که هر فرد می‌تواند داشته باشد نیست. اما در حافظ، هیچ امکانی قابل انکار نیست و به خواننده‌ای که فضای متعلق به دوران میانه یا کلاسیک هنر را تجربه می‌کند و با دوگانگی‌ای که در زندگی ایرانی وجود دارد مواجه است هیچ نظام ایمانی یا فلسفی‌ای را تحمیل نمی‌سازد. دوقطبی که یک روشنفکر ایرانی ممکن است در نظر داشته باشد ممکن است با آنچه در غزل حافظ تجسم یافته تفاوت کند. مثلاً مهدی اخوان ثالث خود را در میان گذشته‌های باستانی و میانه و محموله فرهنگی آن دوران از یکطرف و عصر جدید حاضر با مسائلی چون مسئله شرق و غرب، ارزش‌های دینی و غیردینی، تضاد خواهش‌های نفسانی با تمایلات روحانی، از دیگر سو شقه شده می‌بیند. او میزبان اضطراب‌ها و دل‌نگرانی‌هایی است که در یک فرهنگ گذر کرده از فرهنگ‌های مقاطع یعنی فرهنگی با سوابقی طولانی تاریخی امری طبیعی است. مایکل گری گریهیل من اوستین - نگزاس ژوئیده، ۱۹۸۷

- ۱- جاودانه فروغ چاپ مرجان ص ۱۷
- ۲- جاودانه فروغ، چاپ مرجان ص ۱۱۱-
- ۱۱۰- اصل جمله فروغ فرخزاد چنین است: "... ما صرفنظر از بعضی غزلهای حافظ تا پیش از نیما اصلاً شعر نداشته‌ایم." (مترجم)
- ۳- در خدمت و خیانت روشنفکران. انتشارات رواق. صص ۱۷۶ - ۱۷۷
- ۴- مجموعه آثار دکتر علی شریعتی جلد ۳۳ انتشارات آگاه، صص ۹۰۷/۸
- ۵- دیوان حافظ، چاپ خانلری، چاپ دوم جلد دوم ص ۱۱۷۱.